

## انقلاب ضدامپریالیستی کوبا و روند اضمحلال آن

مجمع الجزائر کوبا در میان دریای کارائیب و اقیانوس آتلانتیک شمالی، که محل سکونت قبائل سرخ پوست بومی بود، در سال ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب، دریانورد ایتالیایی، به تسلط استعمارگران اسپانیایی درآمد.

در اوائل قرن شانزدهم، اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌های غارت‌گر به کوبا سرازیر می‌شوند و مردم بومی این منطقه را به برده‌گی گرفته و آن‌ها را به جمع‌آوری طلا و اداری می‌سازند و پس از تقریباً یک قرن تمام افراد بومی این منطقه را از بین می‌برند و جهت ادامه‌ی غارت‌شان، برده‌های آفریقایی را به کوبا وارد می‌کنند.

واژه‌ی کوبا از واژه‌ی "Taíno Cubanacan" در زبان بومیان سرخ‌پوست این منطقه گرفته شده و به معنی جای‌گاه مرکزی است. "جای‌گاه مرکزی" نام شهری بود که محل سکونت پرتغالی‌های غارت‌گر شده بود و بعدها نام کل این منطقه گردید.

کوبا که تقریباً به مدت ۴۰۰ سال تحت استعمار و غارت اسپانیا بود، در سال ۱۸۹۸ تحت سلطه‌ی غارت‌گران آمریکایی قرار می‌گیرد و در سال ۱۹۰۲ ظاهرین کشوری مستقل می‌شود، ولی در واقع مانند سایر مناطق آمریکای لاتین، تحت سلطه‌ی سیاست‌های استعمار نو سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا قرار می‌گیرد.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ جنبشی توسط فیدل کاسترو پایه‌گذاری می‌شود که بعدها با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم و اتخاذ مشی مبارزه‌ی مسلحانه توده‌ای و طولانی در اول ژانویه ۱۹۵۹ و در جریان یک انقلاب ضدامپریالیستی، رژیم وابسته به امپریالیسم "باتیستا" را سرنگون کرده و قدرت سیاسی را در کوبا به دست می‌آورد.

قبل از این انقلاب، کوبا با مواردی چون: وابسته‌گی کامل اقتصادی و سیاسی به امپریالیسم آمریکا، درصد بالای بی‌کاری و وضعیت نامناسب آموزش و پرورش و بهداشت عمومی روبه‌رو بود. نیمی از جمعیت قادر به استفاده از برق نبودند. سه و نیم میلیون از مجموع ۶ میلیون جمعیت، دارای مسکن مناسب نبودند و ۸۵ درصد از دهقانان کوبایی مالک زمین‌هایی که روی آن کار می‌کردند، نبودند.

گرچه انقلاب ضدامپریالیستی کوبا دست‌آوردهای مهمی را در زمینه‌های سیاسی، قضائی، فرهنگی و اجتماعی به بار آورده است، اما از یک طرف موانعی چون محاصره‌ی اقتصادی همه‌جانبه و بلندمدت امپریالیسم آمریکا و شرکاء، عدم توسعه‌ی صنعتی و اقتصادی این کشور چه قبل از انقلاب و چه پس از آن و علاوه بر این‌ها، منابع محدود طبیعی یا به عبارت دیگر فقر مادی سرزمین کوبا، جامعه و دولت این کشور را با مشکلات عدیده‌ای خصوصاً در راه رسیدن به اهداف و شعارهای انقلاب روبه‌رو ساخت.

از طرف دیگر انحرافات حزب کمونیست کوبا از مشی مارکسیسم - لنینیسم و پیوستن آن به اردوگاه شرق و سرایت مواضع رویزیونیستی اتحاد شوروی به آن، نهایتاً نه تنها باعث تک محصولی ماندن اقتصاد این کشور

گشت، بلکه این وابسته‌گی، شرائطی را به وجود آورد که پس از سقوط شوروی و قطع کمک‌های وسیع آن، کوبا به یک‌باره در وضعیت اقتصادی وخیمی قرار گرفت؛ خصوصن در زمینه‌ی تأمین انرژی و مایحتاج عمومی.

نزدیک شدن کوبا به بلوک شرق که سرآغاز آن امضاء قراردادی برای صدور شکر به شوروی در ازاء نفت خام بود، تبعن منجر به عکس‌العمل شدید آمریکا و تیره شدن بیش‌تر روابط دو کشور گردید. تا جائی که سرانجام دولت آمریکا علاوه بر به اجراء گذاشتن تحریم اقتصادی کامل کوبا، دست به مسلح کردن گروه‌های هوادار باتیستا و حمله نظامی به کوبا زد که به جنگ خلیج خوک‌ها معروف گردید. این عملیات در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ به دستور جان اف کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا اجراء گردید. نیروئی ۱۷۰۰ نفره از ضد انقلابیون کوبائی با کمک عوامل سیا، در خلیج خوک‌ها در جنوب کوبا پیاده شدند تا با رژیم جدید مبارزه کرده و آن را سرنگون نمایند. سازمان اطلاعات شوروی (کاک‌ب) از نقشه‌ی این عملیات مطلع شده و فیدل کاسترو را در جریان وقایع قرار داد. دولت انقلابی کوبا با غافل‌گیر کردن ضدانقلابیون کوبائی، ظرف ۴۸ ساعت، نیروهای شرکت‌کننده در عملیات خلیج خوک‌ها را قلع و قمع نمود.

بعد از شکست عملیات خلیج خوک‌ها، در اوت ۱۹۶۲ شوروی موشک‌هائی را به بهانه‌ی محافظت از کوبا در برابر حمله‌ی آمریکا در کوبا مستقر کرد، اما در ۲۸ اکتبر همان سال با توافق شوروی و آمریکا بر سر برچیدن این کلاهک‌ها از کوبا و ترکیه، این بحران موشکی خاتمه یافت. نتیجه این اقدامات نزدیک‌تر شدن و نهایتن اتحاد کوبا با دولت شوروی بود.

از سوی دیگر پیوستن کوبا به بلوک رویونیستی شرق، تبعات منفی بسیاری برای نوع سیستم این کشور و سرنوشت انقلاب کوبا داشت. کوبا در روابط خود با اتحاد شوروی وظیفه‌ی تهیه شکر برای بلوک شرق را به عهده گرفت و در عوض سوبسیدهای گسترده به شکل پول، نفت، تسلیحات و غیره از طرف دولت شوروی، که میزان آن را تا شش میلیارد دلار در سال تخمین می‌زدند، دریافت می‌کرد.

پیامد اصلی این شکل از رابطه با شوروی، تداوم اتکاء کوبا به شکر به عنوان شکل اصلی تولید اقتصادی خویش شد و همین دلیل اصلی عقب‌مانده‌گی اقتصادی کوبا گردید. اگرچه دولت پس از انقلاب اعلام کرده بود که قصد دارد این مسئله را از طریق صنعتی کردن کوبا حل کند، اما طی ۵۵ سال گذشته، دولت کوبا نتوانسته است این کشور را صنعتی نماید و این امر یعنی عدم رشد و توسعه‌ی نیروهای مولده که خود یکی از پایه‌های مهم در راه رسیدن به سوسیالیسم می‌باشد.

بنابراین، می‌توان گفت که سیاست نزدیکی و اتحاد با بلوک شرق، منجر به عدم پی‌گیری برنامه‌ی صنعتی نمودن کوبا شد و این مسئله، ساختار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کوبا را تا به امروز رقم زده است.

## وضعیت طبقاتی در کوبا و موقعیت طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان آن

با انقلاب ۱۹۵۹، کل بورژوازی کمپرادور کوبا و بخش‌هایی از خُرده‌بورژوازی آن از کوبا خارج شدند و عمدتاً به کعبه‌ی آمال خویش یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا کوچ کردند.

در سال‌های اخیر، کل نیروی کار کوبا ۵ میلیون نفر بوده است.

پس از روی کار آمدن رائل کاسترو، یک برنامه‌ی خصوصی‌سازی به اجرا گذاشته شد و دولت اعلام نمود که ناچار است یک میلیون و هشتصد هزار کارگر و کارمند یعنی بیش از ۳۸ درصد نیروی کار کشور را از کار بیکار و اخراج نماید. براساس طرح دولت کوبا، نیمی از این تعداد با اجازه‌نامه‌ی دولت می‌توانستند کسب و کار خود را راه‌اندازی کنند، کم‌تر از نیمی از آنان نیز می‌توانند در بخش تعاونی جذب شوند و قرار بود که ۱۰ درصد آن‌ها نیز مجدداً جذب مشاغل دولتی شوند. این یعنی رشد مجدد خُرده‌بورژوازی شهری و کوچک‌تر شدن طبقه‌ی کارگر کوبا.

در همین دوران، سیاست خصوصی‌سازی محصولات کشاورزی نیز با هدف تأمین مایحتاج عمومی در کوبا به اجرا گذاشته شد. دولت کوبا بخشی از اراضی کشور را طبق قراردادهای ۱۰ ساله به کشاورزان اجاره داد و به آنان اجازه داده شد که بازار آزاد محصولات خویش را راه‌اندازی نمایند. با توجه به این که پس از انقلاب، پروژه‌ی صنعتی نمودن کوبا هرگز به اجراء درنیامد، بالطبع بخش کشاورزی آن نیز شدیداً با عدم توسعه‌ی صنعتی و نبود ابزار صنعتی و مکانیزه‌ی لازم روبروست. بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که سیاست فوق بتواند به اهداف تعیین شده دست یابد، اما شک نیست که در نهایت به رشد مجدد خُرده‌بورژوازی روستا و در نهایت پیدایش ملاکین بزرگ جدید منجر خواهد شد.

شوراهای کارگری و دهقانی در کوبا نیز همانند دیگر جوامعی که در قرن بیستم در آن‌ها انقلاب رخ داد، هرگز نه قدرت اقتصادی و نه قدرت سیاسی را در اختیار نگرفتند و پیوسته توسط حزب و دولت حزبی در حاشیه قرار داده شدند.

نطفه‌های بورژوازی جدید در دل حزب و دولت بسته شده و رشد نموده است، اما در حال حاضر به سبب ماسک دروغین کمونیستی، تنها به صورت طبقه‌ای ممتاز، سیاست و اقتصاد کوبا را در دست دارد، ولی بی‌تردید با سقوط محتوم ساختار کنونی و برداشته شدن نقاب‌ها، چهره‌ی کریه این بورژوازی جدید به شکل تمام‌رخ جلوه‌گر خواهد شد.

## حزب و بوروکراسی دولتی و موقعیت آنان در جامعه‌ی کوبا

پس از انقلاب، همان‌طور که در فوق بدان اشاره شد، برقراری ارتباط گسترده و عمیق حزب - دولت کوبا با بلوک شرق، طی بیش از سه دهه تا فروپاشی آن بلوک، منجر به پیروی آن از الگوهای انحرافی و منحط سیاسی، اقتصادی

و ایدئولوژیک رویونیستی گردید. بنابراین در زمینه‌ی سیاسی - اقتصادی، رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری حزبی - دولتی به شکل‌گیری طبقه‌ی ممتاز بوروکرات و تکنوکرات در درون حزب و دولت و اقتدار و حاکمیت آن در جامعه‌ی کوبا منجر شده است.

## **ضرورت کسب درآمدهای ارزی پس از فروپاشی شوروی و موضوع توریسم در گذشته و حال**

تا قبل از سال‌های ۱۹۲۰، میلیونرها و گانگسترهای آمریکایی قصرهای تفریحی خود را در کوبا برپا کرده و اشخاصی چون آل کاپون تعطیلات خود را در آنجا می‌گذراندند. در سال‌های دهه‌ی سی میلادی با ممنوعیت گردش‌گری داخلی و با شروع جنگ جهانی دوم و خطرناک‌شدن سفرهای اروپائی، سرمایه‌گذاران آمریکائی شروع به ساختن هتل‌های بزرگ و کازینوهای مجلل و زمین‌های گلف کردند و با این کار در واقع هاوانا را برای خویش تبدیل به مناطق ساحلی فرانسه و ایتالیا در اطراف دریای مدیترانه نمودند.

بعد از جنگ مذکور، رونق اقتصادی سال‌های ۱۹۵۰ به طبقه‌ی متوسط و کارگر آمریکا امکان داد که بخشی از درآمد و اوقات فراغت خود را صرف گردش‌گری نمایند و در نتیجه، بسیاری از آمریکائی‌ها به قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌هایی که به وسیله‌ی مافیا اداره و کنترل می‌شدند، هجوم آوردند. علارغم ناآرامی‌های سیاسی مکرر تا پیش از انقلاب ۱۹۵۹، کوبا برای آمریکائیان به‌مثابه بهشتی برای سکس، آفتاب، قمار و مشروب رام بود.

پس از انقلاب ۱۹۵۹، دولت جدید به رهبری فیدل کاسترو، زمین‌های گلف را با بولدوزر خراب کرده، کازینوها را پلمب و روسپیان را با آموزش آن‌ها به عنوان خیاط‌های زن بازپروری نمود. فیدل کاسترو قبل از تسخیر قدرت سیاسی، توریسم را به عنوان مظهری از امپریالیسم آمریکا تقبیح می‌کرد و پس از انقلاب سعی در ترویج گردش‌گری نمود، اما به شکلی که با آرمان‌های انقلاب سازگار باشد.

اما صنعت گردش‌گری کوبا، همانند بخش‌های دیگر اقتصاد آن، به وسیله‌ی تحریم‌های آمریکا که در سال ۱۹۶۰ در اقدامی تلافی‌جویانه بر علیه مصادره‌ی دارائی‌های آمریکا در کوبا و در حمایت از سرمایه‌گذاران آمریکائی تصویب و اعمال گردید، ضرب شدیدی خورد و اگر چه به طور کلی نابود نشد، اما میزان آن از ۲۷۲ هزار نفر در سال ۱۹۵۷، به ۱۵ هزار نفر در سال ۱۹۷۴ رسید. در این دوران بیش‌تر بازدیدکننده‌گان از کارگران نمونه‌ی اتحاد شوروی بودند که از طرف حزب به عنوان پاداش به کوبا اعزام می‌شدند.

از سال‌های ۷۰ میلادی، پای توریست‌های کانادائی نیز به شهر "ورادرو" و سواحل آن باز می‌شود. کانادا نیز همچون مکزیک از روز اول در تحریم اقتصادی آمریکا علیه کوبا شرکت نکرده و روابطش را با کوبا حفظ می‌کند. از همان سال‌ها، تورهای تفریحی هر ساله هزاران نفر کانادائی را به این ساحل زیبا آورده و این روند با ساختن هتل‌های جدید تشدید شده است تا جائی که اینک سالانه سه میلیون توریست که بیش از یک میلیون آنان از کانادا هستند، به کوبا سفر می‌کنند.

با توجه به روابط تاریخی حسنه‌ی کانادا با کوبا، مؤسسات و شرکت‌های کانادایی جزء اولین سرمایه‌گذاران خارجی بودند که از شرایط مساعد به وجود آمده به نفع خویش استفاده کرده و وارد کوبا شدند. به باور آنان و هم‌چنین مطبوعات تجاری و کاری کانادا، "کمونیسم" در کوبا نیز هم‌چون جمهوری‌های شوروی سابق و اروپای شرقی سقوط خواهد کرد، "پس بهتر است از همین حالا وارد کوبا شویم، قبل از این که آمریکایی‌ها به آنجا بروند".

در سال ۱۹۹۴، کمپانی "دلتا" اولین شرکت در زمینه‌ی هتل‌های زنجیره‌ای کانادا بود که وارد کوبا شد و با کمپانی "کوبانیکن" که یک شرکت توریستی متعلق به دولت کوبا است، قرارداد بست. در سال ۱۹۹۹، کمپانی "دلتا" از کوبا خارج شد و کمپانی "ترانزت" جای آن را گرفت. این شرکت بلافاصله از طرف یک مؤسسه‌ی حقوقی در میامی آمریکا اخطاریه‌ای دریافت کرد مبنی بر این که در زمین‌های مصادره شده‌ی یک خانواده‌ی کوبایی - آمریکایی به نام "سانچز-هیلز" فعالیت می‌نماید.

در سال ۱۹۹۶، ایالات متحده تحریم‌های بین‌المللی خود را با تصویب قانون "هلمز-برتون" محکم‌تر و سخت‌تر نمود. این قانون، آمریکایی‌ها را قادر می‌سازد تا بر علیه شرکت‌های خارجی که در املاک مصادره شده‌ی آنان تردد و فعالیت می‌نمایند، شکایت کرده و تقاضای غرامت کنند.

به هر حال علارغم این موضوع، شرکت‌های توریستی و هتل‌داری اروپایی و کانادایی در همین زمان با بستن قراردادهای جدید، ساختن انواع هتل‌ها را در کوبا شروع می‌کنند. اوائل، تنها شرط این سرمایه‌گذاری‌ها شراکت با دولت کوبا بود، اما این روزها گویا می‌توانند تا صد درصد هتل و سود آن را برای ۷ سال صاحب باشند و سپس آن را در اختیار دولت قرار می‌دهند (بیع متقابل). در حال حاضر اکثر هتل‌ها در کوبا، توسط شرکت‌های اسپانیایی اداره می‌شوند.

تفریح‌گاه‌های ساحلی کایو سانتا ماریا، سُل کایو سانتا ماریا و لاس بروجاس هر سه در منطقه‌ی سانتا کلارا واقع شده و متعلق به بازوی توریستی نیروی هوایی کوبا به نام "گاویوتا" می‌باشند. سُل کایو سانتا ماریا قدیمی‌ترین استراحت‌گاه در این منطقه است و در سال ۲۰۰۱ ساخته شده است. ارتش کوبا نقش عمده‌ای در صنعت توریسم ایفا می‌کند. اکنون در آمد سالانه‌ی کوبا از توریسم بیش از ۲ میلیارد دلار است.

بحران و رکود اقتصاد جهانی نیز تأثیر بسیار منفی در اقتصاد کوبا گذاشته است. به عنوان نمونه، هم توریست‌ها که خود نیز در اثر این بحران و رکود جهانی بخشی از توان مالی خود را از دست داده‌اند، مثل گذشته نمی‌توانند خرج کنند و هم بهای نیکل که برای اقتصاد کوبا بسیار حیاتی است، در بازار جهانی به شدت سقوط کرده است.

## **اصلاحات اقتصادی، تشدید نابرابری اجتماعی و رشد تضادهای طبقاتی در کوبا**

با سقوط شوروی، کوبا بیش از سه چهارم از درآمد حاصل از تجارت خارجی خود را به یک‌باره از دست داد. بعد از سال ۱۹۹۱ و قطع تجارت و کمک‌های شوروی، توریسم به تنها بخش قابل گسترش اقتصاد کوبا تبدیل

می‌شود و دولت کوبا با توسعه‌ی صنعت گردش‌گری، ناچار به تحمل جنبه‌های خاصی از سرمایه‌داری محض می‌گردد که فیدل کاسترو آن را "عهد و پیمان با شیطان" نامید. فیدل کاسترو در یکی از سخنرانی‌های طولانی معروف خود پس از سقوط شوروی اعلام نمود که "ما آن ذخائر بزرگ نفتی را نیافتیم"، "اما شایان توجه است که ذخائر خارق‌العاده‌ای از منابع طبیعی برای گردش‌گری را در اختیار داریم".

بر همین اساس، دولت کوبا یک "دوره‌ی ویژه در زمان صلح" را اعلام نمود و برخی اقدامات اضطراری را به اجراء گذاشت، مانند: قانونی کردن دلار آمریکا (که به کوبائینی که بسته‌گانی در خارج از کشور دارند، اجازه‌ی دریافت وجوه ارسالی را می‌دهد)، اجازه‌ی ایجاد کسب و کارهای کوچک مانند رستوران، مسافرخانه (تخت‌خواب و صبحانه) و راه دادن شرکت‌های خارجی - از جمله هتل‌های زنجیره‌ای - طبق قوانین سازگار با سرمایه‌گذار. لازم به ذکر است که دولت کوبا این اقدامات خود را با ادعای این که آن‌ها برای "نجات انقلاب" ضروری بودند، توجیه می‌کند.

مجموعه‌ی این اصلاحات، اقتصاد کوبا را به دو بخش کاملن مجزا از هم تقسیم کرده است. یکی بخش خارجی که مبنای اش دلار آمریکاست و درآمد ارضی کشور را در اختیار دارد و دیگری بخش داخلی که هم چنان بر پایه‌ی پیروی کوبا و بر مبنای اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی حزبی - دولتی اداره می‌شود. این تقسیم‌بندی اقتصادی باعث پدید آمدن نابرابری اجتماعی میان شاغلین هر بخش شده است.

استخدام نیروی کار مورد نیاز هتل‌ها و تفریح‌گاه‌ها (ریزورت‌ها) در دست دولت کوبا است و بدین وسیله دولت با پرداخت مزد رایج کوبائی به کارگران و کارمندان شاغل در آن‌ها، سعی دارد از ایجاد شکاف وسیع‌تر اقتصادی در جامعه جلوگیری نماید و در عین حال، درآمد قابل توجه‌ای نیز علاوه بر مالیات به دست آورد. در ضمن، برای کوبائی‌ها نیز کار کردن در بخش توریسم مزیت بزرگی محسوب می‌گردد، چرا که علاوه بر دریافت حقوق متوسط ماهانه که حدود پانزده دلار آمریکاست، انعامی که از توریست‌ها می‌گیرند، چندین برابر حقوق‌شان می‌شود. بنابراین، علارغم تلاش دولت در جلوگیری از گسترش شکاف اقتصادی، موضوع فوق باعث ایجاد شکاف طبقاتی وسیع‌تر در جامعه‌ی کوبا شده است.

### **نکاتی مختصر و عمومی درباره‌ی انقلابات قرن بیستم**

با رشد سرمایه‌داری و گذار آن به مرحله‌ی امپریالیستی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، آلمان تنها کشور متروپلی بود که امکان وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در آن فراهم بود، اما به علت خیانت جریان سوسیال دموکراسی و کشتار و سرکوب انقلابیون و طبقه‌ی کارگر توسط بورژوازی این کشور در سال ۱۹۱۹، انقلاب با شکست روبه‌رو گردید.

با تکوین و رشد جهانی امپریالیسم، پایگاه انقلاب اساسن از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی یا تحت سلطه منتقل گردید و از آنجا که ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این جوامع به هیچ وجه برای انجام انقلاب سوسیالیستی و استقرار حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا آماده نبوده و نیست، لذا انقلاب در این جوامع ضرورتن بایستی یک انقلاب ضدامپریالیستی به رهبری طبقه‌ی کارگر باشد و هیچ‌گاه یک انقلاب مستقیم یا بلافصل سوسیالیستی نمی‌تواند در این کشورها در دستور کار باشد.

بر همین پایه بود که لنین که خود کاشف امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری بود، نیز تا آوریل ۱۹۱۷، به یک انقلاب دموکراتیک نوین در جامعه‌ی روسیه باور داشت. اما در همین فاصله‌ی زمانی با قدرت‌گیری شوراها در روسیه به این فکر افتاد که علارغم این که روسیه حلقه‌ی ضعیف در میان کشورهای امپریالیستی است و پایه‌های مادی و وجوه لازمی که مارکس و انگلس برای برقراری سوسیالیسم برمی‌شمردند را ندارد، اما می‌توان در آن کشور انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار داد، منتها راه رسیدن به سوسیالیسم در روسیه در مقایسه با کشوری چون آلمان، بسیار طولانی‌تر خواهد بود.

بایستی توجه داشت که لنین این مواضع را در رابطه با نوع انقلاب در جامعه‌ای (روسیه) اتخاذ می‌کند که اگر چه از بسیاری جهات شبیه جوامع پیرامونی آن زمان بود، اما در واقع یک جامعه‌ی تحت سلطه نبود. به همین دلیل، دولت انقلابی برآمده از انقلاب، توانست با صنعتی کردن جامعه‌ی روسیه و اجراء پروژه‌های مختلف اجتماعی، گام‌هایی در راستای سوسیالیسم بردارد، اما دیکتاتوری واقعی پرولتاریا که نماد سیاسی جامعه‌ی سوسیالیستی است و به قول لنین "کمونیسم یعنی قدرت شوراها"، هرگز در شوروی برقرار نگردید و به حاکمیت نرسید، چرا که پایه‌ها و نمادهای زیربنائی آن در اقتصاد اگرچه تا حدودی شکل گرفت، ولی هرگز تداوم نیافت و تثبیت نگردید و این تنها حزب و دولت حزبی بود که هم در زیربنا و هم در روبنا اقتدار و حاکمیت داشت. همین امر، خود مانعی اساسی در رابطه با محو استثمار انسان از انسان گردید که یکی از خصائص مهم و عمده‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی می‌باشد.

باتوجه به این که به‌طور کلی مقوله‌ی حزبیت و گروه‌بندی‌های سیاسی از جمله احزاب سوسیالیست و کمونیست، از یک طرف ریشه در جامعه‌ی سرمایه‌داری دارند و از طرف دیگر هرگز هیچ حزب سوسیالیست و کمونیستی که ماهیت طبقاتی پرولتری یک‌پارچه‌ای داشته باشد را نه می‌توان متصور شد و نه می‌توان به عینه ساخت. لذا این احزاب در بهترین شکل دارای ماهیت و ساختار طبقاتی روشن‌فکری - کارگری می‌باشند که البته با توجه به شرائط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پرولتاریا در جامعه‌ی سرمایه‌داری، بدون شک کفه‌ی روشن‌فکری آن‌ها نیز همواره از کفه‌ی پرولتری آنان سنگین‌تر است.

در نتیجه، حضور روشن‌فکر یعنی حضور خُرده‌بورژوا و حضور خُرده‌بورژوا یعنی وجود تفکرات غیرپرولتری در این احزاب و همین منشاء ضرورت مبارزه‌ی گسترده و مداوم با این تفکرات در درون آن‌ها می‌باشد و به قول لنین

مبارزه با بورژوازی در بیرون حزب، جدا از مبارزه با خُرده‌بورژوازی در درون آن نیست. کوچک‌ترین تعلق و تزلزلی در این مبارزه به رشد و غلبه‌ی این تفکرات و نهایتن هژمونی رویونیسم بر حزب منجر خواهد شد. چنین حزبی، اگر در قدرت نباشد خود به انحراف رفته و از ایفاء نقش انقلابی در جامعه باز خواهد ماند و اگر در قدرت باشد نیز نه تنها به انحراف می‌رود، بلکه کل جامعه و دست‌آوردهای انقلابی آن را برباد فنا خواهد داد. شکست و فروپاشی شوروی نه شکست طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم، بلکه شکست رویونیسم بود.

ضرورت وجودی حزب یا پیشتاز انقلابی تنها تا تسخیر قدرت سیاسی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. پس از انقلاب سیاسی و آماده‌شدن شرایط همه‌جانبه برای گذار به انقلاب اجتماعی، نقش و وظیفه‌ی رهبری عملی جامعه را بایستی طبقه‌ی کارگر در قالب نهادهای پرولتری مانند شوراهای کارگری ایفاء نماید و حزب و ارگان‌های آن بایستی در نهادهای کارگری ادغام و حل شوند. در تجربه‌ی شوروی این موضوع کاملن برعکس انجام شد تا جایی که نهادهای کارگری یا به انقیاد حزب درآمدند یا کلن از دایره‌ی قدرت کنار زده شده و حتا از حضور در سطح سیاسی جامعه منع شدند.

به همین دلیل، در زمینه‌ی اقتصادی یا به عبارت دیگر در زیربنای جامعه نیز به جای این که اقتصاد با برنامه به شکل دموکراتیک یعنی توسط نهادهای توده‌ای سازماندهی، هدایت و اجرا گردد، به صورت برنامه‌ریزی شده ولی متمرکز و بوروکراتیک از سوی حزب - دولت سازمان داده شد.

تداوم هژمونی سیاسی، اقتصادی و نظامی حزب پس از انقلاب، نه تنها حرکت به سمت محو استثمار و طبقات را سامان نمی‌دهد، بلکه پایه‌های مادی شکل‌گیری طبقه‌ی ممتاز جدید را نیز فراهم می‌نماید.

تاریخ یکصدساله‌ی اخیر به عینه نشان داده است که هرگاه حزب و دولت حزبی در حاکمیت باشد، نتیجه‌اش نه سوسیالیسم و اقتدار و حاکمیت پرولتاریا و دموکراسی کارگری، بلکه رشد بوروکراسی و دیکتاتوری حزب - دولت، توسعه‌ی سرمایه‌داری حزبی - دولتی و اقتدار و حاکمیت طبقه‌ی ممتاز برآمده از درون حزب و دولت خواهد بود که در نهایت نیز فرو خواهد پاشید و انقلاب و دست‌آوردهای آن را نابود خواهد کرد.

گرچه "اجتماعی‌شدن کار الزامن به اجتماعی‌شدن وسائل تولید منجر می‌گردد (لنین)"، اما تا شرایط برای رشد هرچه وسیع‌تر نیروهای مولده و اجتماعی‌شدن ابزار تولید مهیا نگردد، نمی‌توان انقلاب سوسیالیستی را تثبیت نمود و به قول انگلس به مرحله یا جایی رسید که "نخستین عملی که در آن دولت، واقعن به‌مثابه نماینده‌ی همه‌ی جامعه ظاهر می‌شود - یعنی تصاحب ابزار تولید به نام جامعه - در عین حال آخرین عمل دولت به‌عنوان دولت است. دخالت قدرت دولتی در روابط اجتماعی حوزه‌های مختلف، یکی پس از دیگری زائد می‌شود و سپس زوال می‌یابد." (آنتی دورینگ) لازم به قید است که انگلس در این نقل قول، هر جا که از دولت نام می‌برد، منظورش دیکتاتوری پرولتاریاست و نه حزب.



بنابراین، در مجموع می‌توان گفت که انقلابات قرن بیستم (به استثنای انقلاب اکتبر) همه‌گی انقلابات سیاسی دموکراتیک نوین و ضدامپریالیستی بودند که هرگز نتوانستند از فاز انقلاب سیاسی به مرحله‌ی تکوین و تثبیت انقلاب اجتماعی و فراروئی به سوسیالیسم گذر کنند و متأسفانه به غلط به‌عنوان انقلابات سوسیالیستی یا با جهت‌گیری سوسیالیستی معرفی شدند. این موضوع، خود با توجه به شکست نهائی همه‌ی آن‌ها و تبلیغات زهرآگین بورژوازی امپریالیستی جهانی و رسانه‌های وابسته به آن بر علیه کمونیسم، باعث سرخورده‌گی، عدم مقبولیت و سلب اعتبار سوسیالیسم و کمونیسم در میان توده‌ها و پیشروان آنان در مقیاسی جهانی شده است.

### **ملاحظات کوتاهی پیرامون برقراری روابط مجدد کوبا با آمریکا**

در حال حاضر، هنوز تصاویر قهرمانان انقلاب در میدین و خیابان‌های کوبا می‌درخشند. تصاویر و مجسمه‌های "چه‌گوارا"، "کامیلو" و همین‌طور "خوزه مارتی" و نه "فیدل کاسترو". با همه‌ی کمبودها و نابه‌سامانی‌های سیاسی و اقتصادی، کوبا کشوری است که توده‌های کارگر و زحمت‌کش آن با فروتنی و بردباری مشکلات را به امید فردائی بهتر تحمل می‌کنند، زیرا وقتی که به گذشته‌ی خود می‌نگرند به عینه می‌بینند که امروزشان هرچه که هست، بهتر از دیروزشان است و این را مدیون انقلاب و انقلابیون خود هستند. گرچه خوب می‌دانند که نتایج عملی انقلاب‌شان ایده‌آل نبوده است و با شعارهای اش فرسنگ‌ها فاصله دارد، اما مهم آن است که انقلاب آن‌ها را از برده‌گی نجات داده است و این شاید مهم‌ترین دلیلی باشد که در دنیای پس از جنگ سرد، نظام این کشور تاکنون دوام آورده و متلاشی نگردیده است.

پذیرش و برقراری روابط مجدد با آمریکا را از سوی دولت کوبا بایستی در چارچوب تز انحرافی رویونیستی "همزیستی مسالمت‌آمیز" و کاربرد عملی آن ارزیابی نمود که به همراه بسیاری پارامترهای دیگر که برخی از آن‌ها را در فوق برشمردیم، در واقع آغازی بود بر پایان انقلابات ضدامپریالیستی پیروزمند قرن بیستم و شکست نهائی آن‌ها و به نظر می‌رسد که اینک با عادی‌سازی روابط کوبا با امپریالیسم آمریکا، نوبت این کشور نیز فرا رسیده است!

نفوذ مجدد سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا در کوبا، بدون شک روند اضمحلال انقلاب و فروپاشی دولت این کشور را تسریع خواهد نمود. و از آن‌جا که انقلاب ضدامپریالیستی کوبا و دست‌آوردهای آن، الگوئی برای دیگر جوامع تحت سلطه خصوصاً در آمریکای مرکزی و جنوبی بوده است، لذا اضمحلال و فروپاشی آن نیز، علاوه بر خود کوبا، تأثیرات منفی به‌سزائی در روند مبارزه و انقلاب در این جوامع به بار خواهد آورد.

**سر مقاله‌ی نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۷، اردیبهشت ۱۳۹۴**